

## فصلنامه تاریخ اسلام

سال دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۰، ص ۱۴۳-۱۶۳

نمودی از جامعه مسلمانان در آغاز سده هفتم میلادی<sup>(۱)</sup>  
 (افراد غیر خویشاوند در گروه‌های خویشاوند پدری)\*

□ آکیرا گوتر

□ ترجمه: شهلا بختیاری\*\*

در جامعه عرب مقارن ظهور اسلام، تشکیل شدن قبایل و طوایف از نسل دودمان پدری سبب شده بود تا از اصطلاحات متفاوتی برای نامیدن افراد استفاده شود. علاوه بر اعضای اصلی طوایف، حلیف، جار و مولی کسانی بودند که از امتیازات عضویت در قبیله و حمایت آن بهره‌مند بودند. هرچند ارتباط جار با طایفه همیشگی نبود، اما مولی و حلیف پیوند نزدیک‌تری با آن داشتند و بدان سبب نقش سیاسی و اجتماعی بیش‌تری داشتند. این نظر وجود دارد که ارتباط آنان با طوایف از طریق ازدواج و یادودمان مادری بود.

\* An Aspect of Arab Society in Early 7th century

\*\* عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء.

## واژه‌های کلیدی: بنی فلان، حلیف، جار، مولی

### مقدمه

این تصور غالب، وجود دارد که در آغاز سده هفتم میلادی در جامعهٔ عرب، گروه‌های اجتماعی و سیاسی به شکل بارزی از نسل دودمان پدری تشکیل شده بودند. «وات» دربارهٔ این گروه‌ها چنین می‌گوید: «واحد‌های اجتماعی و سیاسی در میان چادرنشینان عرب (بدویان) دامنه و گسترده‌گی متفاوتی دارند. نویسندگان غربی معمولاً از آنان با عنوان قبایل یاد می‌کنند یا در مورد طایفه‌های کوچک‌تر و بخش‌های فرعی، عبارت «قبایل فرعی» و «طایفه‌ها» را به کار می‌برند، اما این اصطلاح‌ها دقیقاً با مفاهیم و اصطلاحات عربی مطابقت ندارد. چندین کلمهٔ عربی برای چنین واحدهای اجتماعی و سیاسی وجود دارد؛ متداول‌ترین کاربرد آن‌ها که به قبیله یا طایفه اشاره می‌کند، صرفاً «بنی فلان» است (The sons of so and so).<sup>(۲)</sup>

این گزارش کوتاه دقیق‌ترین نوشته درباره موضوع مورد بحث است. در حقیقت، کوشش‌های بی‌ثمر زیادی برای یافتن واژه‌های عربی مطابق با «قبایل» انجام گرفته است. با این‌همه، مورخان عرب که منابع به اصطلاح تاریخی جامعه را به جا گذاشته‌اند، دربارهٔ تصور کلی از قبیله یا هر واحد اجتماعی و سیاسی دیگر، بسیار کم بحث کرده و صرفاً رفتار یک طایفه خاص را با ذکر نام آن طایفه و با اندکی استثنا، اغلب با عنوان بنی فلان توصیف کرده‌اند.<sup>(۳)</sup> شایان ذکر است که این کاربرد نه تنها نزد بدویان بلکه نزد اعراب مقیم مانند شهرنشینان مکه و مدینه نیز معتبر بوده است. همان‌طور که اصطلاح بنی فلان نشان می‌دهد، این طایفه‌ها عموماً از راه خویشاوندی در دودمان پدری به وجود آمدند. «وات» گزارش یاد شده را به این صورت ادامه می‌دهد: «با در نظر گرفتن پیشرفت‌های اخیر در انسان‌شناسی اجتماعی

هنوز ساختار قبایل پیش از اسلام به طور شایسته‌ای مطالعه نشده است. پیش از اسلام، مطابق عرف عرب، قبایل از راه خویشاوندی در دودمان پدری تشکیل شده بودند، هر چند موارد استثنایی خاص نیز وجود دارد. شخصی که با یک طایفه ارتباط خونی (نه صحیح و نه صمیم) نداشته می‌توانست از برخی امتیازات عضویت و در رأس همه آن‌ها، از حمایت طایفه بهره‌مند شود. او می‌توانست به عنوان متحد (حلیف)، یا همسایه حمایت شده (جار) و با بنده (مولی) طایفه عمل کند.

هدف این مقاله بررسی اصول اجتماعی استثنای فوق به ویژه حلیف و مولی است. احتمالاً «وات» نخستین نویسنده‌ای است که به وضوح حلیف را از مولی متمایز کرده است. «اسمیت» محقق آغاز سده اخیر درباره مولی (ج موالی) چنین می‌گوید:

«یک طایفه عرب ممکن است در آن واحد شامل اعضای خالص قبیله (صرحا، مفرد آن صریح) و تعداد معینی از بندگان و موالی نیز باشد. موالی به نوبه خود به دو دسته تقسیم می‌شدند: مردان آزاد شده عرب و اعراب آزاد خویشاوند<sup>(۴)</sup> که تحت حمایت قبیله یا رئیس آن و یا برخی از افراد متنفذ زندگی می‌کردند.»<sup>(۵)</sup>

او هر دو (گروه) بنده‌های آزاد شده و دیگر آزادگان خویشاوند را تحت اصطلاح موالی به حساب آورده است که همه مورخان مسلمان بدون بررسی بیشتر کلمه، آن را به کار برده بودند. حتی پس از نگارش دو جلد کتاب زندگی نامه پیامبر (ص) توسط «وات» که او در آن، میان آزاده و مولی<sup>(۶)</sup> تفاوت گذاشته است، باز کاربرد غلط رواج داشته است. از منابع معتبر چنین برمی‌آید که معنای مولی فقط بنده آزاد شده است، نه دیگر آزادگان خویشاوند. با این حال، «وات» در چند مورد، زمینه‌هایی از تمایز مولی و حلیف را ارائه داده است. این نوشته در صدد است فقط با ارائه زمینه‌هایی، جنبه خاصی از مؤسسات اجتماعی جامعه عرب آن زمان را روشن کند.

پیش از بررسی مفصل مولی و حلیف بهتر است افرادی که ارتباطی با این گروه‌های خویشاوند (قبایل) ندارند، مورد توجه قرار گیرند. بردگان گروهی از این افراد هستند. در قرآن اصطلاحات عربی متعددی مطابق با واژه انگلیسی بردگان (slaves) یافت می‌شود، از جمله: عَبْد (ج عباد، ذیل أمه)، رَقَبَه (ج رقاب)، مَمْلُکَتَ اَیْمَانُکُمْ، فَتَّة (ج فتیات) و عبد مملوک. هر چند کلمهٔ عبد به عنوان اصطلاحی عام برای برده به کار می‌رود، اما رَقَبَه صرفاً به بردگانی اطلاق می‌شود که قریب به آزادی هستند<sup>(۷)</sup> و اصطلاح مَمْلُکَتَ اَیْمَانُکُمْ (کسی که او را با دست راست نگه داشته‌اید) فقط برای اشاره به عضوی از یک خانواده به کار برده می‌شود<sup>(۸)</sup> (به ویژه متعه‌ها). با این حال، این تفاوت در کاربرد مفاهیم، بر وجود طبقات متعددی از بردگان در جامعهٔ عرب آن زمان دلالت ندارد. این امکان نیز وجود دارد که یک برده به سبب موقعیت‌های متفاوت، با اصطلاحات متفاوت نامیده شده باشد.

لامنس (Lammens) در اثر حجیم<sup>(۹)</sup> خود اصرار دارد که بردگان «احابیش» دسته‌ای از قوای نظامی مکه را تشکیل می‌دادند. اگر گفتهٔ او درست باشد، طبقهٔ بردگان نقش مهمی را در جامعه عرب بازی کرده‌اند. در حقیقت، آن‌ها دسته‌ای موسوم به احابیش (اهالی حبشه در مفهوم عام) در ارتش مکه بودند که با قوای اسلام جنگیدند. اما واضح است که این اصطلاح مربوط به نام خاستگاه عرب است که در آن جا قبایل متعدد با هم زندگی می‌کردند و نباید با اهالی حبشه یکی پنداشته شود.<sup>(۱۰)</sup> علاوه بر این، هیچ مدرکی برای اثبات نقش مهم بردگان در جامعه عرب وجود ندارد، زیرا هیچ ارتش متشکل از بردگان وجود نداشت؛ کشت و زرع نیز به دست کارگران برده صورت نمی‌گرفت و هیچ کارخانه‌ای به وسیلهٔ زحمتکشان اسیر کار نمی‌کرد. بنابراین، همان طور که مردم با گروه‌های آن زمان ارتباط نداشتند، بردگان نیز اهمیت چندانی نداشتند.

جار (که به معنای همسایه حمایت شده ترجمه شده است) نیز در برگیرنده مردمانی بود که به طایفه ای وابسته نبودند. «هرگاه یکی از مشرکان به تو پناهنده شد، پناهِش بده (استجارک، فآجره) تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مأمنش برسان» (توبه/۶).

به نظر می‌رسد که این آیه قرآن<sup>(۱۱)</sup> مفهوم محدودتری از اصطلاح را نشان می‌دهد. علاوه بر این، بندهای پشت سرهم قانون‌نامه مدینه درباره مفهوم جار توضیحات بیشتری را ارائه می‌دهند: «جار می‌تواند مانند خود حامی باشد، به شرطی که زبانی نداشته باشد و عمل خائنانه‌ای مرتکب نشود»؛ «هیچ زنی نمی‌تواند بدون اجازه خاندانش جار بدهد» (تجار)؛ «به قریش و کسی که آنان را یاری کند جار داده نمی‌شود» (لا تَجَار) و سرانجام، قانون‌نامه با عبارت «خداوند حامی (جار) کسی است که با شرف و نیکوکار بوده و تقوی داشته باشد و محمد (ص) پیامبر خداست» به پایان می‌رسد.<sup>(۱۲)</sup> از متن عبارت‌ها چنین برمی‌آید که (جار) فرد حمایت شده‌ای بود که می‌توانست از امتیازاتی مشابه امتیازات حامی خود بهره‌مند شود.

هرچند ابن سعد و دیگر نویسندگان عرب، زندگی‌نامه بسیاری از صحابه پیامبر (ص) را تألیف کرده‌اند که مراتب اجتماعی آنان بسیار متفاوت بود و از متن‌فدترین مردمان تا بردگان را در بر گرفته و شامل موالی و حلفان نیز می‌شد، اما درباره جار شرح اندکی آمده است. این حقیقت حدس زده می‌شود که جار نه تنها عضو ثابت نبود، بلکه صرفاً مهمان موقت طایفه به حساب می‌آمد. بنابراین، توجه بیشتر به جار غیر ضروری به نظر می‌رسد.

### مولی (جمع موالی)

گزارش‌های کوتاه ذیل درباره موالی مهاجر از مکه به مدینه است که در جنگ بدر

شرکت داشتند: (۱۳)

۱- انس، مولای پیامبر(ص) که در «السرعه» برده به دنیا آمد. پدرش ایرانی و مادرش حبشی بود. (۱۴)

۲- ابوکبشه، مولای پیامبر(ص) که به حالت بردگی در میان «دوس»، شاخه‌ای از قبیله سلیم، به دنیا آمد. (۱۵)

۳- سالم، مولای ابوحنیفه، مطابق روایت دیگری او مولای زنی به نام «ثوبیته» از طایفه بنی عبیده انصار بود که توسط آن زن آزاد شد. (۱۶)

۴- سعد، مولای «حاطب بن ابی بلتعه» از قبیله بنی اسد. یکی از اعضای قبیله کلب بود و پس از اسارت، برده شد و او را برای حاطب آوردند. (۱۷)

۵- جناب خباب بن عَزْوان، مولای عتبه. (۱۸)

۶- عامر بن فُهیره، مولای ابوبکر که یکی از بردگان «طفیل بن حارث» بوده است. او هم چنین فرزند همسر دوم ابوبکر از ازدواج پیشین او بود. پس از مسلمان شدن عامر، ابوبکر او را خرید و آزاد نمود. (۱۹)

۷- بلال بن رباح، مولای ابوبکر؛ او نیز به حالت بردگی در «السرعه» به دنیا آمد. ابوبکر او را خرید و آزاد کرد. (۲۰)

۸- مهجع بن صالح، مولای عمر بن خطاب؛ در یمن به دنیا آمد، پس از اسارت به بندگی رفت و عمر او را آزاد کرد. (۲۱)

۹- عمیر بن عوف، مولای سهیل بن عمرو؛ به حالت بردگی در مکه به دنیا آمد. (۲۲)

در میان مردمان مکه مولای دیگری نیز وجود داشت که شرح حال او باقی مانده است.

۱۰- ابورافع؛ یکی از بردگان عباس بن عبدالمطلب بود که به پیامبر(ص) بخشیده شد و پیامبر(ص) او را آزاد کرد. (۲۳)

در میان این ده تن مولی هیچ عرب آزاده‌ای نیست، اما همه آنان به جز خَبَّاب - (مورد پنجم) که شرح حال او نسبتاً مبهم است - مدتی برده بوده و سپس آزاد شده‌اند. به نظر می‌رسد که این حقیقت، به طور ضمنی بر تفاوت وضعیت اجتماعی موالی با آزاده‌ها دلالت دارد. «قانون نامه مدینه» نیز تأکید می‌کند که: «مؤمن نمی‌توانست مولای مؤمن دیگری را بدون رضایت او به عنوان حلیف بگیرد». این شرط به روشنی ارتباط قوی موالی با صاحبانشان را نشان می‌دهد. پیامبر(ص) در بازگشت از بدر، «ابوهند» را که یک مبارز شجاع و در آن زمان از انصار بود، مورد تکریم قرار داد و خطاب به قوم خود گفت: «همانا ابوهند باید عضوی از انصار بشود و آن‌ها باید او را داماد یکی از خودشان بکنند.»<sup>(۲۴)</sup> این سخن پیامبر(ص) به طور ضمنی تأکید می‌کند که ابوهند به عنوان یک مولا هنوز عضویت کامل اجتماعی را کسب نکرده بود. شایان ذکر است که در میان پیروان پیامبر(ص) کسانی بودند که از بردگی آزاد شده بودند، اما هرگز مولی نامیده نشدند؛ از جمله:

- ۱- زیدبن حارثه؛ در نوجوانی اسیر شد و در بازار عکاظ فروخته شد. یکی از عمه‌های خدیجه او را خرید<sup>(۲۵)</sup> و خدیجه به هنگام ازدواج با پیامبر(ص) زید را به پیامبر بخشید، پیامبر نیز او را آزاد کرده و به فرزندى خود پذیرفت.<sup>(۲۶)</sup>
- ۲- سلمان؛ ایرانی الاصل، برده فردی از بنی قریظه (قبیله‌ای یهودی در مدینه) بود. او آزادی خود را پس از یک مزایده به دست آورد که پیامبر(ص) او را خرید و سپس آزاد کرد، به این ترتیب سلمان یکی از بنی هاشم شد.<sup>(۲۷)</sup>
- ۳- خباب بن آرت؛ اسیر بود، مادر سباع حلیف بنی زهره او را خرید و اندکی بعد به عضویت خاندان سباع درآمد.<sup>(۲۸)</sup>
- ۴- صهیب بن سنان؛ پدر او عامل امپراطوری ایران در اُبله بود و صهیب در کودکی در قلمرو روم اسیر شد و سپس عبدالله بن جُدعان او را در مکه خرید. او پس از آزادی

با عبدالله زندگی می‌کرد. (۲۹)

ویژگی مشترک این چهار بنده آزاد شده این بود که هر یک از آنان به عنوان عضوی از خاندان شخص آزاد کننده خود پذیرفته شده بودند؛ زید به فرزندی پیامبر(ص) پذیرفته شد؛ سلمان به بنی هاشم تعلق یافت (هو الی بنو هاشم)؛ در این جا منظور از بنی هاشم، خاندان پیامبر(ص) است؛ خاندان سبّاع، خباب را پذیرفت (انضم الی آل سبّاع)، و صهیب نزد عبدالله ماند (اقام معهُ). در حقیقت، این چهار نفر اعضای برجسته جامعه صدر اسلام بودند. بنده‌های آزاد شده که استعدادهایی برجسته داشته و خاندان‌های مهم آنان را پذیرفته بودند، هرگز مولی نامیده نشدند. این حقیقت بر عکس حدس‌هایی است که موالی را متعلق به یک طبقه پست می‌داند. نمودار زیر گروهی از موالی و حلفا را نشان می‌دهد که در جنگ بدر شرکت داشتند. (۳۰)

موالی	حلفا	تعداد کل	
۹	۳۲	۸۸	شرکت کنندگان مهاجر از مکه به مدینه
۶	۴۱	۲۱۷	شرکت کنندگان انصار (مردم بومی مدینه)
۸	۳۸	۱۳۳	قریشیان مخالف که در میدان کشته یا اسیر شدند

در جامعه عرب آن زمان به جز بردگان، هیچ طبقه یا فرد بالغی ملزم نبود جنگجو شود. در حالی که مهاجرانی که در مکه به اسلام گرویده و به مدینه هجرت کرده بودند، موردی منحصر به فرد بودند، انصار و قریشیان مخالف، از بومیان مکه و مدینه بودند. بنابراین، مورد انصار و قریش، می‌تواند نشان‌گر تناسب حلفا و موالی نسبت به تعداد کل جمعیت حاضر در جنگ و نیز بازتاب شرایط اجتماعی مکه و



مدینه باشد. با توجه به این تناسب‌ها به آسانی می‌توان احتمال داد که موالی نقش مهمی در جوامع مکه و مدینه نداشتند. از این‌رو می‌توان نتیجه گرفت که موالی کسانی بودند که از بندگی آزاد شده و پیوند نزدیکی با صاحبان خود داشتند و تعداد آنان نسبت به کل جمعیت اندک بود و شاید نقش چندان مهمی در اوضاع سیاسی و اجتماعی نداشتند.

### حلیف (جمع: حلفا)

نمودار ارائه شده فوق نشان می‌دهد که برعکس موالی، تعداد حلفا نسبت به کل جمعیت مکه و مدینه تا حدودی زیاد بود. بنابراین، باید بررسی شود که حلفا چه کسانی بودند. البته این مسأله هنوز در مطالعات اسلامی جدید بررسی نشده است. سعد بن حوله یمنی - حلیف یکی از مهاجران -<sup>(۳۱)</sup> و بُحَیل بن بَجیل از قبیلهٔ بلی - حلیف یکی از انصار -<sup>(۳۲)</sup> در میان شرکت‌کنندگان جنگ بدر حضور داشتند. ابن سعد در شرح حال آن‌ها اسنادی ارائه می‌دهد که آنان را از موالی معرفی می‌کند، نه از حلفا. این تناقض میان حلیف و موالی و نیز اشارهٔ پیش از این به عبارت «قانون‌نامهٔ مدینه» (که مؤمنی نمی‌تواند مولای مؤمن دیگری را بدون رضایت او به عنوان حلیف بگیرد) تأکید می‌کند که بین مفهوم حلیف با مفهوم موالی تفاوت وجود دارد. ابن سعد و دیگر نویسندگان عرب بسیار علاقه‌مند بودند تا نسب حلفا را همانند مردم عادی ذکر کنند، درحالی‌که به نسب موالی توجه چندان نداشتند. این حقیقت بار دیگر نشان می‌دهد که پایگاه اجتماعی حلیف با موالی تفاوت داشت.

پیامبر(ص) چندین حلیف را برای فرماندهی نظامی برگزید؛ از جمله: عبدالله بن جحش که در ماه هفتم سال دوم هجرت به فرماندهی گروهی ده نفره از مسلمانان برای حمله به کاروان تجارتی قریش اعزام شد؛<sup>(۳۳)</sup> عکاشة بن محصن که در ماه چهارم

سال ششم هجرت دستهٔ چهل نفری مسلمان را فرماندهی کرد؛<sup>(۳۴)</sup> شجع بن وهب که در ماه سوم سال هشتم هجرت فرمانده گروه بیست و چهار نفری از مؤمنان بود؛<sup>(۳۵)</sup> محمد بن مسلمه که دو بار فرمانده گروه کوچکی از مؤمنان بود؛ یک بار در ماه اول سال ششم و بار دیگر در ماه چهارم همان سال.<sup>(۳۶)</sup>

وجود فرصتی برای برگزیده شدن به فرماندهی نظامی تنها مختص به جامعهٔ اسلامی نبود، بلکه در میان جامعه غیرمسلمان مکه، دست کم یک نمونه آن وجود داشت که ابن هشام ضمن واقعه ذیل به آن اشاره می‌کند: «درست پیش از آغاز جنگ بدر، آنس بن شریق، حلیف بنی زهره از قریش، به مردم اصرار کرد که باید از جنگ با پیامبر(ص) دست بردارند و به مکه بازگردند. آنان نیز توصیهٔ او را به منزلهٔ عرف خود پذیرفتند».<sup>(۳۷)</sup> علاوه بر این واقعه، نمونهٔ دیگری نیز وجود دارد: «پس از فتح مکه به دست پیامبر(ص) که پیروزی بزرگ حنین را به دنبال داشت، پیامبر(ص) غنایم زیادی را میان پیروان خود تقسیم کرد. او سهمی ویژه به تازه مسلمانانی داد که مقامات نظامی و سیاسی داشتند؛ از جملهٔ آنان فردی به نام «علاء بن جریه ثقفی» حلیف بنی زهره بود».<sup>(۳۸)</sup> این حقیقت که حلفا فرصت انتخاب شدن به رهبری نظامی را داشتند، به وضوح نشان می‌دهد که آن‌ها از طبقهٔ پستی نبودند.

شایان ذکر است که در نبرد بدر دو نفر از حلفای مهاجران، یعنی «مرثد بن ابی مرثد» و «مقداد بن عمرو»، با اسب‌های خود شرکت داشتند. در عربستان آن زمان اسب بسیار گران بها و با ارزش بود<sup>(۳۹)</sup> و سپاه مسلمانان که حتی شتر نیز به اندازهٔ کافی نداشت، تنها دو اسب در اختیار داشت. این مورد می‌تواند نشان آن باشد که این دو حلیف از بیشتر پیروان پیامبر(ص) ثروتمندتر بودند. افراد طایفه «بنی أسید» - از قبیلۀ تمیم - که به عنوان حلیف در مکه زندگی می‌کردند، در منطقه‌ای نزدیک کعبه خانه داشتند. هم‌چنین، تپه‌ای در حومهٔ شهر مکه در اختیار آنان بود.<sup>(۴۰)</sup> احتمالاً آنان به طبقه‌ای

نسبتاً برتر از جامعه مکه تعلق داشتند. نمونه‌های ذکر شده این نظریه را تأیید می‌کند که برخی از حلفا می‌توانستند به رهبری طایفه‌ها و سطوح بالاتر اجتماعی برسند. گزارش‌های متعددی از افراد وجود دارد که جریان حلیف شدن را نشان می‌دهد:

۱- مسعود پدر عبدالله، حلیف بنی زهره از قبیله هذیل بود و با عبدبن حارث از بنی زهره هم‌پیمان شد. همسر مسعود زنی از بنی زهره بود.<sup>(۴۱)</sup>

۲- مقداد بن عمرو، از قبیله قُضاعه، با «اسود بن عبد یغوث» از بنی زهره هم‌پیمان شد. اسود مقداد را به فرزندى پذیرفت.<sup>(۴۲)</sup>

۳- عبد عمرو، پدر «عمیل ذوالیدین»، حلیف بنی زهره بود که به مکه رفت و میان او و عبدبن حارث بن زهره پیمانی برقرار شد. عبد دختر خود (نُئن) را به ازدواج عمرو در آورد و از او عمیل به دنیا آمد.<sup>(۴۳)</sup>

۴- یاسر، پدر عمار که حلیفی از قبیله مذحج بود و همراه دو برادر خود در جست‌وجوی یکی دیگر از برادرانشان به مکه آمد. یاسر پس از بازگشت دو برادرش، به زندگی در مکه ادامه داد و با «ابوحذیفه بن مغیره» از بنی مخزوم هم‌پیمان شد. ابوحذیفه، سمیه را که کنیز بود به همسری او در آورد و سمیه از یاسر، عمار را به دنیا آورد. ابوحذیفه نیز عمار را آزاد کرد.<sup>(۴۴)</sup>

۵- حارث بن سخیره از قبیله ازد که به همراه همسرش از سراعه به مکه آمده بود، با ابوبکر هم‌پیمان شد. پس از مرگ حارث، همسرش اُمّ رمان با ابوبکر ازدواج کرد و عایشه و عبدالرحمان را از او به دنیا آورد.<sup>(۴۵)</sup>

۶- ابومالک پدر ثعلبه حلیف بنی قریظه (از قبایل یهودی مدینه) فردی از قبیله کنده بود. او با زنی از بنی قریظه ازدواج کرد و با آنها هم‌پیمان شد.<sup>(۴۶)</sup>

۷- حُجیل بن ابی‌أهاب از قبیله تمیم که حلیف «بنی عقبه بن حارث» از بنی نوفل بود. عبدأهاب پدر حُجیل، برادر مادری حارث پدر عقبه بود.<sup>(۴۷)</sup>

باید یادآور شد که ابن سعد در همه نمونه‌های فوق به جز موارد سه و هفت، تازه‌واردان به مکه یا مدینه را به عنوان حلیف معرفی می‌کند؛ یعنی افرادی که با شهروندان آن نواحی پیمان می‌بستند. به عبارت دیگر، او حلفا را به عنوان کسانی توصیف می‌کند که به میل خود به طایفه‌های غیر خویشاوند پیوسته بودند. بهتر است گفته شود در چنین جوامعی تازه‌واردانی که جذب زندگی شهری مکه یا مدینه شده بودند می‌خواستند اعضای هم‌پیمان جوامع باشند. اما واقعه ذیل نشان می‌دهد که مورد دیگری نیز می‌تواند وجود داشته باشد:

۸- وقتی ابوقریض، یکی از افراد صاحب نفوذ قبیلۀ کنانه، به مکه رفت، مردم مکه از او خواستند که در آن جا بماند و با زنی مکی ازدواج کند. ابوقریض تصمیم گرفت در این باره را سه روز به تعویق انداخت و به دنبال آن مصمم شد با نخستین فرد قریشی که به طور اتفاقی با او روبه‌رو می‌شود، پیمان ببندد. «عبد عوف بن عبد» نخستین مردی بود که او دید و اتحادی بین آن دو برقرار شد.<sup>(۴۸)</sup> همه موارد ذکر شده دلالت می‌کند که هم‌پیمانی‌ها (حلیف شدن) بر اساس شرایط مساوی صورت می‌گرفت.

در بررسی پایگاه اجتماعی حلفا، عبد عمرو (مورد شماره ۳) بسیار جالب توجه است. او با یکی از دختران عبد ازدواج کرد و شریک هم‌پیمانش گردید. این بدان معنا است که عبد عمرو به عنوان یک حلیف عضو طایفه خویشاوندی همسر خود شد و پسرش عمیل ذوالیدین به عنوان حلیف عضو طایفه خویشاوندی پدر نشد، بلکه به طایفه مادر پیوست.

مورد شماره ۶ بر وضعیت مشابه دلالت دارد. در مورد شماره ۴، ابو حذیفه صاحب کنیز بود که عمار را آزاد کرد، نه پدر عمار. بنابراین، می‌توان تصور کرد که این ارتباط میان یاسر و کنیز موقتی بوده و پیش از تولد عمار، پدرش طایفه را ترک کرده بود. در هر صورت، عمار به عنوان یک حلیف از جانب مادر عضو طایفه شد. از طریق

مورد شماره ۱ فرض مشابهی پنداشته می شود. احتمالاً مسعود با زنی ازدواج کرده که با مردان خویشاوند مادرش زندگی می کرد و ممکن است پسرش عبدالله به چنین طایفه ای پیوسته باشد. به علاوه، در مورد شماره ۷ می توان احتمال داد که «ابو اهاب» با خویشاوندان مادر و ناپدری خود زندگی کرده باشد.

به طور یقین حلیفان طایفه، ارتباطی با دودمان پدری نداشتند، بلکه از طریق ازدواج یا دودمان مادری به این طایفه مرتبط بودند. در جامعه عرب آن زمان نه تنها زنان، بلکه در بسیاری از موارد مردان، خاندان خود را از طریق ازدواج تغییر می دادند. کسانی که به طایفه های زنان خود می پیوستند باید به عنوان حلیف پذیرفته می شدند. در این موارد، احتمالاً فرزندان آنان در میان گروه خویشاوندان مادری بزرگ می شدند. با این همه، نسب شناسان و مورخان عرب صرفاً تمایل به ذکر نسب دودمان پدری داشتند و در روایات مربوط به کسانی که در میان طایفه مادری بزرگ شده اند، هیچ ذکری از ماهیت ارتباط آن ها با این گروه ها به میان نیاورده اند. در چنین مواردی، روایات می گویند که آنان حلفای این طایفه ها بودند و به سهولت می توان حدس زد که بسیاری از این به اصطلاح حلفا کسانی بودند که ارتباط نزدیکی با طایفه داشتند و از طریق ازدواج یا دودمان مادری به آن پیوسته بودند.

تمام نمونه های حلفای مورد ذکر، تنها به موارد مکی و مدنی اشاره می کند. آیا وجود حلفا یکی از ویژگی های جوامع شهری مانند مکه و مدینه بود یا نه؟ اگر واژه حلفا صرفاً شامل کسانی می شد که جذب زندگی شهری شده بودند، پس آن ها باید فقط در جوامع شهری وجود داشته باشند. هر چند این حقیقت که بسیاری از حلفا از طریق ازدواج یا دودمان مادری با اعضای طایفه مرتبط بودند، بیان کننده این مطلب است که حلفا را در جوامع بدوی نیز می توان یافت. در حقیقت، در روایتی به مردی مثال زده شده است که در بحرین زندگی می کرد و احتمالاً از طریق دودمان مادری

حلیف شده بود. روایت می‌گوید که: «مِطْر» برادر مادری «عقبه بن جروه»، حلیف طایفه عقبه بود.<sup>(۴۹)</sup>

علاوه بر آن، روایت ذیل نمونه‌ای از حلفای بدوی را نشان می‌دهد. «بنو بَلْمُصَلِیق» از قبیله مدلج حلیف قبیله خزاعه بودند. بنی مصطلق در کنار چشمه «مریسع» که از آن قبیله خزاعه بود سکونت داشتند. در جامعه بدوی عربستان آن زمان هر گروه سیاسی و اجتماعی با گروه‌های دیگر بر سر استفاده مشترک از چشمه‌ها و چراگاه‌ها درگیری داشت. این برخوردها از یک سو می‌توانست سبب جنگ‌های قبیله‌ای بسیاری شود که به وسیله اشعار جاهلی معروف شده‌اند، اما از سوی دیگر روابط دوستانه میان این گروه‌ها پیوسته عامل ایجاد حلیف می‌شد. علاوه بر نمونه‌های بالا، در گزارش‌های متعدد از توصیف کارهای گوناگون قبایل بدوی، واژه حلفا نیز ذکر شده است.<sup>(۵۰)</sup> در جنگ‌های رده، معاویه حلیف قبیله «عامل بن صعصعه»، گروهی از افراد بنی عقیل از همان قبیله را فرماندهی کرد.<sup>(۵۱)</sup> این حقیقت نشان می‌دهد که حلفای جوامع غیرشهری فرصت کسب فرماندهی نظامی را داشتند. به عبارت دیگر، موقعیت حلفای جوامع بدوی نیز همسان حلفای جوامع شهری بود و هیچ دلیلی برای این تصور که تناسب تعداد حلفا در جوامع بدوی کم‌تر از جوامع شهری باشد، وجود ندارد.

### نتیجه

واحد اصلی زندگی اجتماعی - سیاسی در میان اعراب بدوی و هم‌چنین اعراب حضری ممکن است از نظر اندازه کوچک باشد - اگر چه من امیدوارم در مقاله بعدی به تفصیل به بررسی این مسأله بپردازم - اما طرح چند نمونه در این جا مطلوب و ضروری به نظر می‌رسد:

«در چهارمین ماه سال ششم هجرت، پیامبر(ص) به محمد بن مسلمه دستور داد فرماندهی یک گروه شانزده نفری از مؤمنان را در حمله به طایفه بنی عامر از قبیله ثعلبه در منطقه ذوقصه - چهارده مایلی مدینه - به عهده بگیرد. اما این گروه جنگ را از دست دادند. با وجود این که ابو عبیده جراح در کمک رساندن به آنها سرعت عمل به خرج داد، اما هنگامی که او به منطقه «ذوقصه» رسید، دشمن رفته بود و احشام و دیگر اموالشان جاملانده بود.»<sup>(۵۲)</sup>

روایت ذیل نحوه این امداد رسانی ها را ذکر می کند:

«سرزمین قبایل «ثعلبه»، «محارب» و «انمال» از بی آبی رنج می برد، از این رو آنان به نزدیکی مدینه مهاجرت کردند و در ذوقصه منتظر فرصت شدند تا به چراگاه های مدینه هجوم برند. ابو عبیده جراح دسته چهل نفری از مسلمانان را برای حمله به آنان فرماندهی کرد، اما دشمن رفته بود و مسلمانان احشام و اموال آنها را تصاحب کردند.»<sup>(۵۳)</sup>

گزارش بعدی می گوید: «این گروه که به علت خشکسالی مجبور به مهاجرت از سرزمین خود شدند، سه قبیله بودند و از منابع دیگر به روشنی برمی آید که هر یک از آنها می توانست به تنهایی یک قبیله مستقل به شمار رود.»<sup>(۵۴)</sup> یا با این وجود، تعداد آنان به قدری اندک بود که مورد حمله یک گروه کوچک شانزده یا چهل نفری قرار گرفت. این گروه ممکن است بخش کوچکی از این سه قبیله باشد. همان طور که روایت قبلی اشاره می کند، آنان بنی عامر از قبیله بنی ثعلبه بودند. می توان تصور کرد که این طایفه عمده از مردان قبیله ثعلبه ترکیب یافته باشند، اما اعضای دیگر دو قبیله، یعنی حلفا، را نیز شامل شود.

در بسیاری از موارد مانند مورد فوق، پیامبر(ص) دسته های کوچکی را برای حمله به مخالفان خود اعزام می کرد که گاه محل زندگی دشمن از مدینه بسیار دور بود.

این حقیقت بدان معنی است که مخالفان در طوایف نسبتاً کوچکی زندگی می‌کردند که در شرایط عادی توان نظامی کافی برای جلوگیری از رفت و آمد گروه‌های کوچکی همانند گروه‌های ارسالی پیامبر را نداشتند. پیامبر(ص) در فعالیت‌های سیاسی به ندرت با گروه‌های نسبتاً بزرگ که به آن قبیله می‌گفتند، در ارتباط بود. او احکام خود(اسناد سیاسی) را به رهبران طوایف و یا به خود افراد این طایفه‌ها می‌داد، اما هرگز آن را به قبایل یا نمایندگان آن‌ها نداد. مأمورانی که توسط وی احضار می‌شدند اغلب از طایفه‌های کوچک و به ندرت از قبایل بودند. از این‌رو به نظر می‌رسد که واحد سیاسی - اجتماعی اصلی، گروه نسبتاً بزرگ موسوم به قبیله نبود، بلکه ترجیحاً طایفه‌های کوچک بودند. می‌توان گروه‌های کوچک را از جهت وسعت مفهوم و نه پیچیدگی آن، به طایفه در مقابل قبیله ترجمه کرد.

گاه میان حلفایی که وجود آن‌ها در این پایگاه اجتماعی ثبت شده است، و اشخاصی از طوایف، اتحاد برقرار می‌شد. با این حال، روایات مربوط به حلفا اغلب مبهم است و هر یک از آن‌ها فقط حلفای طایفه‌ها یا خاندانی خاص را شرح می‌دهند. می‌توان احتمال داد که اغلب این حلفا یا اجدادشان با عضوی از طایفه، هم‌پیمان شده باشند که برای زندگی روزانه خود به طایفه پیوسته‌اند. شاید عجیب به نظر برسد که ذکر حلفای طایفه‌های دیگر یک قبیله به ندرت در منابع تاریخی آمده است. آیا هیچ شخصی با طایفه دیگری از یک قبیله ارتباط برقرار نکرده است؟ در جامعه عربستان آن زمان هیچ کنترلی بر ازدواج دو نفر از یک قبیله وجود نداشت. بنابراین، طایفه باید شامل اشخاص زیادی می‌شد که از طوایف دیگر همان قبیله نشأت گرفته‌اند و با زنان آن طایفه ازدواج کرده‌اند. این بدان معنی است که در طایفه باید مردمان زیادی وجود داشته باشند که پدرانشان عضو طوایف دیگر باشند. منابع فقط به ذکر حلفایی می‌پردازند که در عمل به طایفه دیگری پیوسته‌اند.



اگر آنان به دودمان خویشان پدری خود تعلق می‌داشتند، به سختی پذیرفته می‌شدند. در بسیاری از موارد، آنان مانند طایفه پدری، عضو طایفه مادران و یا همسران خود از همان قبیله بودند. فرد پذیرفته شده می‌توانست نزد طایفه زندگی کند، اما در این‌گونه موارد، مورخان عرب - که بر شجره نامه اشخاص تأکید بسیار دارند - به افرادی که از طوایف مختلف آمده بودند، اهمیتی نمی‌دادند. بنابراین، واحد اجتماعی و سیاسی به خوبی می‌توانست شامل اشخاص زیادی از طوایف دیگر همان قبیله و نیز حلفای زیادی از دیگر قبایل باشد. در عین حال، طایفه افراد زیادی از اعقاب خویشان پدری را نیز شامل می‌شد.

در جامعه عرب در آغاز سده هفتم، واحد سیاسی و اجتماعی قابل بحث، گروه نسبتاً کوچکی از اعقاب دودمان پدری بود که بنی‌فلان نامیده می‌شد؛ (پسران فلان و بهمان). با این‌همه، هر طایفه افراد غیر مرتبط با خود را نیز در برمی‌گرفت و نیز شامل افراد زیادی می‌شد که از طریق دودمان پدری با آن مرتبط نبودند. طایفه ترجیحاً افراد قوی را به عنوان حلیف می‌پذیرفت و گاه زنانی از طایفه خود را به ازدواج آنان در می‌آورد. هم‌چنین، طایفه فرزندان حلفا را یک بار دیگر به عنوان حلیف می‌پذیرفت. علاوه بر آن، طایفه دربرگیرنده افرادی از طایفه‌های خویشاوند نزدیک به خود بود. در طایفه نه تنها به روی افراد تازه وارد، بلکه برای اشخاصی که می‌خواستند آن را چنین ترک کنند نیز باز بود. اگر طایفه چنین سهولتی را قائل نبود، به هنگام الحاق و خروج افراد ترک طایفه‌ای برای پیوستن به طایفه دیگر مشکل جدی ایجاد می‌شد. اما به نظر می‌رسد در اجتماع آن زمان، ترک طایفه از طرف شخص وابسته به آن برای پیوستن به طایفه دیگر اشتباه نبوده است. این سهولت دخول و خروج، در زمان‌های بعد این امکان را برای بسیاری از مبارزان عرب فراهم کرد که به صورت فردی یا دسته‌های کوچک، از سرزمین مادری خود به

سرزمین‌های تازه فتح شده مهاجرت کنند.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. مجله اوزینت، شماره ۱۲، ۱۹۷۶.
  ۲. دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، ذیل «بدو».
  ۳. نمونه‌هایی از مردمان وجود دارد که به نام سرزمین خود خوانده می‌شدند؛ مانند: مردم راتج، مردم جحش و دیگر موارد. جزئیات این موارد را در مقاله دیگری توضیح خواهم داد.
  ۴. نویسنده مقاله میان عربی که پس از آزاد شدن از بردگی مولی می‌شود و افرادی که آزاد بوده و بدون داشتن پیشینه بردگی مولی شده‌اند، تمایز قائل شده است. او گروه دوم را آزاده خویشاوند قبیله می‌داند. (مترجم).
  ۵. رابرتسون اسمیت: *خویشاوندی و ازدواج در میان عرب قدیم*، ۱۹۶۶، ص ۴۷ و ۴۸.
  ۶. مونتگمری وات: *محمد در مکه*؛ لندن؛ ۱۹۵۳؛ همو، *محمد در مدینه*، لندن؛ ۱۹۵۶.
  ۷. قرآن، آیات ۴/۹۲؛ ۵/۸۹؛ ۲/۱۷۷ (ج رقاب)؛ ۹/۶۰؛ آیات مطابق چاپ قاهره هستند.
  - ۸ آیات ۳۶ و ۲۴ و ۲۵ و ۴/۳؛ ۱۶/۱۷؛ ۲۳/۶؛ ۵۸ و ۳۳ و ۲۴/۳۱؛ ۳۰/۲۸؛ ۵۵ و ۵۲ و ۳۳/۵۰؛ ۷۰/۳۰.
9. Lammens: Les ahibis et orgaision militare de la mecque au siecle da I hegrie Journal asiatique, Il ser, 8 (1916), PP, 425-482. (Reorinted L Arsbie occidentale avant L hegire, Beirut, 1927, PP 237-294)
۱۰. ر. ک. وات: *محمد در مکه* ص ۱۵۷-۱۵۴. علاوه بر منابعی که وات ارجاع می‌دهد، این سعد نمونه‌های دیگری را معرفی می‌کند که به روشنی نشان می‌دهند که احابیش مردم حبشی نبودند. این سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت، ۱۳۷۸-۱۳۷۷هـ، ج ۵، ص ۵۸.
  ۱۱. برداشت براساس ترجمه ریچارد بل از قرآن صورت گرفته است. قرآن؛ ادینبورگ؛ ۱۹۳۷-۱۹۳۹.
  ۱۲. ابن هشام کتاب *سیره رسول الله*، گوئینکن، ۱۸۵۳، ص ۳۴۱-۳۴۴. احتمالاً پروفیسورح، شیماد از دانشگاه گویو در توکیو نخستین کسی است که خاطر نشان کرده است که نسخه دیگری از متن قانون نامه مدینه در کتاب *الاموال ابو عبیده* قاسم بن سلام، چاپ قاهره، ۱۲۵۵هـ، ص ۲۰۲ تا ۲۰۷ ضبط شده است. اما در متن نسخه دوم تمام عبارات مربوط به جار استثنا شده است. این امر - یعنی تفاوت متن از نسخه قبلی - برای درک ویژگی قانون نامه مهم است. قانون نامه مدینه در مقاله بعدی به صورت تفصیلی بررسی خواهد شد. ترجمه‌ها بر اساس متن کتاب *محمد در مدینه*، ص ۲۲۵-۲۲۱، تألیف وات صورت گرفته است.

۱۳. رک: پیشین، ص ۳۴۴. در این جا و ات فهرستی از بردگان و بنده‌های آزاد شده ارائه می‌دهد که به مهاجران پیوسته و در نبرد بدر شرکت کردند. در آن فهرست موارد ۵ و ۹ از فهرست مقاله حاضر موجود نیست.
۱۴. ابن سعد؛ ج ۳؛ ص ۴۸؛ و نیز ر. ک: طبری: *تاریخ الرسل والملوک*؛ ۱۵ جلد، لیدن؛ ۱۸۴۷-۱۹۰۱ بخش نخست ص ۱۷۸۰ و ۱۷۸۷؛ ابن هشام، ص ۴۸۶.
۱۵. ابن سعد؛ ص ۴۹۳؛ ابن هشام، ص ۴۸۶.
۱۶. ابن سعد؛ ج ۳، ص ۸۸۸۵.
۱۷. پیشین، ج ۳، ص ۱۱۵.
۱۸. پیشین، ج ۳، ص ۱۰۰.
۱۹. پیشین، ج ۳، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.
۲۰. پیشین، ج ۳، ص ۲۳۲-۲۳۹ و ج ۷، ص ۳۸۵-۳۸۶.
۲۱. پیشین، ج ۳، ص ۳۹۱ و ۳۹۲.
۲۲. پیشین، ج ۳، ص ۴۰۷.
۲۳. پیشین، ج ۳، ص ۴۰۷.
۲۴. ابن هشام، ص ۴۵۸-۴۵۹.
۲۵. ابن سعد اشاره می‌کند که حکیم بن حزام، زید را به مبلغ چهارصد درهم برای عمه خود خرید. *الطبقات الکبری*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۳۰.
۲۶. ابن سعد، ج ۳، ص ۴۰-۴۷؛ ابن هشام، ص ۴۸۵.
۲۷. واقدی اشاره می‌کند: در حفر خندق مردم دربارهٔ سلمان بگو مگو داشتند. مهاجران و انصار هر کدام او را از خود می‌دانستند و این امر به دلیل نیرومندی و آگاهی سلمان در حفر خندق بود. پیامبر(ص) فرمود: سلمان از ما اهل بیت است. ر. ک: واقدی: ۴۴۶/۲، مترجم و ابن سعد، ج ۶، ص ۱۶ و ج ۷، ص ۳۱۸ و ۳۱۹؛ ابن هشام، ۱۳۶-۱۴۳.
۲۸. ابن سعد، ج ۳، ص ۲۲۶-۲۳۰؛ ابن هشام، ۴۸۸.
۲۹. ابن سعد، ج ۳، ص ۲۲۶-۲۳۰؛ ابن هشام، ۴۸۸-۴۸۹.
۳۰. جلد سوم طبقات تماماً به انصار و مهاجرانی اختصاص یافته است که در جنگ بدر شرکت داشتند. ابن هشام نیز در صفحات ۴۸۵-۵۰۷ تألیف خود فهرستی از آنان را ارائه داده است. میان روایات این دو، در نام و تعداد شرکت کنندگان اندکی اختلاف وجود دارد. نقرات این مقاله بر اساس کتاب ابن سعد می‌باشد و تعداد قریشیان مخالف از کتاب

ابن هشام آورده شده است.

۳۱. ابن سعد، ج ۳، ص ۴۰۸-۴۰۹.

۳۲. پیشین، ج ۳، ص ۵۲۲.

۳۳. پیشین، ج ۳، ص ۹۰؛ ر.ک: ابن هشام ۴۲۳-۴۲۷؛ واقدی، کتاب المغازی، ۳ جلد، لندن، ۱۹۶۶، ص ۱۳-۱۹.

۳۴. ابن سعد، ج ۳، ص ۹۲؛ ر.ک: ابن هشام، ۹۷۵؛ واقدی: ۵۵۱-۵۵۰.

۳۵. ابن سعد، ج ۳، ص ۹۴؛ ر.ک: واقدی: ۷۵۳.

۳۶. ابن سعد، ج ۳، ص ۴۴۳-۴۴۴؛ ر.ک: ابن هشام، ص ۹۷۵؛ واقدی، ص ۵۳۴-۵۳۵.

۳۷. ابن هشام، ص ۴۳۸؛ ر.ک: ابن سعد، ج ۲، ص ۱۴.

۳۸. ابن هشام، ص ۸۸۱-۸۸۰ طبری، قسمت اول، ۱۶۷۹-۱۶۸۰. واقدی و ابن سعد افراد دیگری را به عنوان حلیف

بنی زهره معرفی می‌کنند.

۳۹. ابن سعد، ج ۳، ص ۴۸ و ۱۶۱۲.

۴۰. ر.ک: م.ج. گستر: مکه و تمیم-نمودهای روابط آن‌ها، مجله اقتصادی و تاریخی اورینت: شماره ۸، سال ۱۹۶۵؛

ص ۱۴۴-۱۴۵.

۴۱. ابن سعد، ج ۳، ص ۱۵۸-۱۵۰.

۴۲. پیشین، ج ۳، ص ۱۶۱-۱۶۳.

۴۳. پیشین، ج ۳، ص ۱۶۷-۱۶۸.

۴۴. پیشین، ج ۳، ص ۲۴۶-۲۶۴.

۴۵. پیشین: ۲۵۱/۵.

۴۶. پیشین، ج ۵، ص ۷۹.

۴۷. ابن هشام، ص ۶۴۰.

۴۸. ابن سعد، ج ۵، ص ۵۸.

۴۹. پیشین، ج ۵، ص ۵۶۶.

۵۰. پیشین: ج ۱، ص ۲۲۶ و ۲۸۵؛ ج ۲، ص ۱۰؛ ابن هشام، ص ۴۲۱ و ص ۹۰۶؛ طبری بخش نخست: ص ۱۵۹۷ و

۲۹۷۱-۲۹۷۳؛ یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص بیروت، ۱۹۷۰، ج ۲، ص ۶۸.

۵۱. طبری، بخش اول، ص ۱۹۹۳.

۵۲. ابن سعد، ج ۲، ص ۸۶؛ ر.ک: واقدی، ص ۵۵۱-۵۵۲.

۵۳. ابن سعد، ج ۲، ص ۸۶: واقدی، ص ۵۵۲.  
 ۵۴. ر.ک: وات، محمد در مدینه، ص ۹۱-۹۵.

### منابع

- مجله اورینت، شماره ۱۲، ۱۹۷۶.  
 - دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، ذیل «بدو».  
 - رابرتسون اسمیت: خویشاوندی و ازدواج در میان عرب قدیم، ۱۹۶۶.  
 - مونتگمری وات: محمد در مکه؛ لندن؛ ۱۹۵۳.  
 - قرآن، آیات ۴/۹۲؛ ۵/۸۹؛ ۲/۱۷۷ (ج رقاب)؛ ۹/۶۰؛ آیات مطابق چاپ قاهره هستند.  
 - Lammens: Les ahibis et orgaisaion militaire de la mecque au siecle da I  
 hegrie Journal asiatique, Il ser, 8 (1916), (Reorinted L Arsbie occidentale  
 avant L hegire, Beirut, 1927.  
 - ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، ۱۳۷۸-۱۳۷۷ ه.  
 - ابن هشام کتاب سیرة رسول الله، گوتینکن، ۱۸۵۳.  
 - طبری: تاریخ الرسل و الملوک؛ ۱۵ جلد، لیدن؛ ۱۸۴۷-۱۹۰۱.  
 - یعقوبی، تاریخ، ج ۲، بیروت، ۱۹۷۰.